

روحانیت، آخوند خراسانی و نهضت مشروطه

نویسنده: [علی اکبر نوایی](#)

چکیده

نهضت مشروطه خواهی در ایران، پس از قرن‌ها حاکمیت استبداد و در پی آن استعمار خارجی، برهه‌ای پر شور در تاریخ ملت ایران است که در این نهضت، روحانیت، در دو طیف، پیشگام آن بودند، طیف عالمان داخل کشور، نظیر طباطبایی، بهبهانی و شیخ فضل‌الله نوری و طیف عالمان فرهیخته نجف، نظیر آخوند ملامحمد کاظم خراسانی، شیخ عبدالله مازندرانی و حاجی میرزا حسین تهرانی که اگر پیشگامی آنان نبود، نهضت مشروطیت رقم نمی‌خورد و به پیروزی نمی‌رسید.

دلایل پیشگامی روحانیت و ورود آنان در نهضتی بزرگ فراوان بود، از جمله عدم اجرای احکام شریعت و حضور استبداد و استعمار در قلمرو حاکمیت. این نقش سترگ را نویسندگان عصر مشروطه، حتی مخالفان روحانیت اذعان نموده و مورد تأیید قرار داده‌اند.

آخوند خراسانی، که شخصیت‌های فرهیخته‌ای در مکتب علمی‌اش پرورش یافته‌اند، در نهضت مشروطیت نقشی پیش برنده را ایفا نمود؛ اعلامیه‌ها، مواضع سیاسی، راهنمایی‌ها، تصمیم‌ها و اقدام‌های‌اش اثر گذار بود. پس از شکست مشروطه، حکم جهاد علیه روس و انگلیس را صادر نمود که نقش بارزی در مبارزه علیه استبداد و استعمار خارجی داشت. اما سوکمندانه به دلیل حضور لیبرال‌ها در درون نهضت و فرصت طلبان وابسته و عواملی دیگر، نهضت به شکست منجر شد که می‌توانیم در ماجرای شکست، روحانیت و عمل‌کرد آنان را مورد ارزیابی و نقد قرار دهیم. در این ارزیابی و نقد، چند مسأله دردآور، مانند عدم انسجام و فقدان رهبری متمرکز و نبود طرحی جامع و فراگیر و... در درون روحانیت و عالمان پیشگام نهضت مشروطه ملاحظه می‌گردد.

کلیدواژه‌ها

- [روحانیت](#)
- [نهضت](#)
- [مشروطه](#)
- [مشروع](#)
- [انسجام](#)

- [رهبری](#)
- [لیبرال](#)

اصل مقاله

درآمد

نهضت مشروطه‌خواهی در ایران، پس از قرن‌ها حاکمیت استبداد و در پی تاریخی آن، استعمار خارجی، یکی از برهه‌های حساس در تاریخ معاصر شمرده می‌شود، نهضتی که جریان مذهبی و پیشگام آن، هم استبداد داخلی را نشانه رفت و هم استعمار خارجی را.

این نهضت، در بخش مذهبی و استعمار و استبداد ستیزش، با رهبری روحانیت متعهد رقم خورد. روحانیت شیعی در این نهضت، به دلیل پذیرش مردمی و وجاهت اجتماعی بی‌بدیلی که داشت، نقش حساس و مهمی را در برانگیختن توده مردم ایفا نمود. عالمان شیعی، با مردم ارتباط تنگاتنگی داشتند. در متن مردم و توده‌های اجتماعی و در رهبری افکار آنان، تلاش ورزیدند و سهم بزرگ و قابل توجهی را ایفا نمودند. به گونه‌ای که اصطلاح «علمای ملت» در مقابل «اولیای دولت» در آن دوران، از کاربرد فراوانی برخوردار شد که در واقع، نوعی تقابل را در صحنه اجتماعی، بین روحانیت و دولت مستبد و وابسته و مزدور نشان می‌داد. عالمان حاضر در نهضت مشروطیت، دو طیف عمده که در واقع هدفی راهبردی داشتند، شامل می‌شد؛ طیف روحانیون مقیم در ایران، مانند میرزا عبدالله مازندرانی، میرزا خلیل تهرانی، سید عبدالله بهبهانی، سید محمد طباطبایی و شیخ شهید فضل‌الله نوری، ثقة الاسلام تبریزی، حاج آقا نورالله اصفهانی و...

و طیف روحانیون نجف، که در رأس آنان ملامحمد کاظم خراسانی، قرار داشت. نفوذ عمیق و همه جانبه این بزرگان و شخصیت‌های فرهیخته علمی، فقهاتی و اصولی در قلوب مردم ایران، نقش غیر قابل انکاری را در باروری هدفها و راهبردهای این عالمان، در صحنه اجتماعی ایفا می‌نمود، به گونه‌ای که این مهم مورد تأیید و تأکید مخالفان سرسخت روحانیت، نظیر احمد کسروی قرار گرفت. او، اذعان به نقش بی‌بدیل روحانیت در رهبری نهضت مشروطیت داشت و چنین نگاشت:

«این نکته را نباید فراموش کرد که مشروطه را در ایران، علما پدید آوردند. در آن روزها که در ایران، غول استبداد، درفش افراشته، کسی را یارای دم زدن نبود، تنها علما بودند که دل به حال مردم سوزانیده، گاهی سخنانی می‌گفتند: نمی‌گوییم که دیگران چیزی نمی‌فهمیدند. می‌گوییم یارای دم زدن نداشتند، شماره‌های حبل‌المتین را

بخوانید. در آن زمان که توده‌های انبوه، در بستر غفلت خوابیده و هرگز کاری به نیک و بد کشور نداشت و بسیاری از شهرها علما پیش‌قدم گرویدند، بنیاد مشروطه را علما گذاردند. «۱»

نهضت مشروطیت با رهبری عالمانی فرهیخته، به پیروزی مهمی که تا تاریخ آن روز ایران بی‌سابقه بود، دست یافت. تأسیس عدالت‌خانه و اعلام پیروزی مشروطه‌خواهان و شکست استبداد و تأسیس نظام مشروطه در ایران، مسأله کمی نبود، مسأله‌ای بود که همگان با مشاهده آن، دچار شگفتی و حیرت گردیدند. اما با کمال تأسف، این حرکت سترگ را یک‌باره رو به دگردیسی، استحاله و عقب‌گرد و قهقرای سیاسی مشاهده می‌کنیم. شکست در پی شکست، عقب‌نشینی روحانیت، حضور سمپاتیهای انگلیسی و غربی و بهره‌وری از فضای آماده و تصاحب مناصب قدرت و حاکمیت و غلبه غرب‌زدگان را می‌بینیم. بدون شک، این وضعیت پدیدار شده، معلول کاستیهای گسترده دامنی است که روحانیت درگیر آن شده است. این حادثه، درس عبرتی پر نمود در تاریخ سیاسی ایران است که آن را به معرض بررسی نهاده و کارکرد روحانیت را به بوته نقد می‌سپاریم، باشد که درسهای عبرت‌آموز آن را معیاری برای پویشی قاعده‌مند، فرا راهمان قرار دهیم.

روحانیت و نهضت مشروطیت

در دوران معاصر، عالمان دینی، پیش‌قراول و پیشگام حرکت‌های سیاسی علیه استبداد داخلی و استعمار خارجی قرار گرفتند و مردم، خط اصلی مبارزه را از آنان می‌گرفتند و به دلیل آن که عالمان دینی را زبان دیانت و شریعت خود می‌دانستند، سخنها، اشارات و تصمیمات آنان را سخن و اشاره و تصمیم دین می‌دانستند و برای خود، تکلیف تلقی می‌نمودند.

حرکت بیدارگرانه و پرهیمنه روحانیت در مشروطه را که در مقطعی حساس و پرافت و خیز، روی داد، می‌توان نقطه عطف تاریخ مشروطه دانست. این حرکت، واقعیتی را به تاریخ سیاسی ایران می‌نمایاند که علمای دین در رأس و در جلوی قافله حرکت مشروطیت قرار داشتند و عمیقاً مورد توجه توده مردم و نخبگان فکری جامعه بودند. در این دوره، روحانیت از سردرگمی ناشی از تلاطم‌های سیاسی خارج شد و توانست نقش و موقعیت مشخصی را در قبال حاکمیت تحصیل کند.

زمینه‌ها و دلایل اصلی روحانیت در ورود به صحنه سیاست را می‌توان چند نکته مهم دانست: تعارض جوهری دیانت با استبداد، حاکمیت خارجیان، وابسته شدن کشور به بیگانگان، دفاع از منافع ملت اسلام، حاکمیت سیاسی اسلام، مسأله دیگر، بی‌توجهی به ستم شاه‌زادگان در ولایات، ضرب سکه‌های کم‌عیار در دارالضرب حکومتی و فتنه بابی‌گری و بهائیت و فرق صوفیه که از جانب دولت، مورد حمایت قرار می‌گرفتند و... همگی انگیزه‌های مهمی بودند و در برانگیخته شدن روحانیت و ورود آنان به صحنه مبارزات سیاسی، سهم قابل ملاحظه‌ای داشتند:

«در ایران، بیش‌ترین نقش را در مبارزه با غرب‌زدگی و حتی ایجاد نهضت بازگشت به خویشتن، روحانیت و علمای اسلامی داشتند. روحانیت شیعه در ایران، به مراتب نیرومندتر و مستقل‌تر از روحانیت سایر مناطق و کشورهای اسلامی بود. اینان همانند سدی در برابر طوفان غرب‌زدگی ایستادند و سرانجام آن‌گونه که ما شاهد آن هستیم، آن را با شکست مواجه ساختند.»^۲

این واقعیت غیرقابل انکار را، نویسندگان بسیاری، از جمله کسانی مانند کسروی و تقی‌زاده مورد تأیید و اشاره قرار داده‌اند.

تقی‌زاده، از نقش روحانیت، بویژه سید عبدالله بهبهانی، به عنوان ستون اصلی حرکت مشروطه‌خواهی نام برده و این نقش پررنگ را می‌ستاید.^۳

سر جان مالکوم می‌نویسد:

«روحانیت، با توجه به نفوذ اجتماعی گسترده، تنها قدرتی بود که می‌توانست در مقابل حکام و دولت‌مردان مقاومت کند. علما در طول دوران استبداد، تنها پناه‌گاه مردم در برابر ظلم و ستم حاکمان به شمار می‌رفتند.»^۴

محبوبیت مردمی روحانیت و اقتدار مذهبی آنان، نفوذ خارق‌العاده‌ای را در جامعه سیاسی آن روز داشت و مهم‌ترین منبع قدرت سیاسی بود؛ زیرا مرجعیت در وجود شخصیتی وارسته تمرکز یافت و این تمرکز، قدرت بی‌بدیلی را به روحانیت می‌داد. آن شخصیت بزرگ، شیخ انصاری بود که به روحانیت شکل و سازمان خاصی بخشید و از همین رهگذر، روحانیت مورد توجه جدی قشرهای مختلف قرار گرفت.

«تمرکز مرجعیت، در دوره شیخ انصاری، قدرت سازمانی و انسجام روحانیت را افزایش داد و زمینه فعالیت گسترده سیاسی را فراهم کرد. در فقدان احزاب و سازمانهای سیاسی، روحانیت به عنوان تنها نیروی منسجم سیاسی عمل می‌کرد و با تکیه بر نفوذ اجتماعی و محبوبیت مردمی، از امکان بسیج مردم نیز برخوردار بود. از نیمه دوم سلطنت ناصرالدین شاه، گسترش نفوذ بیگانگان و اعطای امتیازات، علما را نسبت به رژیم سیاسی ناراضی کرد. علما، نگران تسلط کفار و نیز رواج فرهنگ غربی و اندیشه‌های الحادی بودند. ضعف و فساد دستگاه قاجاری نیز، که ایران را هر روز به سوی انحطاط بیش‌تری سوق می‌داد، در افزایش ناراضی‌های علما از دربار قاجاری نقش داشت.»^۵

در واقع، مهم‌ترین عامل قدرت سیاسی روحانیت، پایگاه مردمی آنان بود و مردم، روحانیت را مظهر دیانت و تدین خویش می‌دیدند، بر خلاف حکومت که مردم فقط با مأموران مالیاتی ارتباط داشتند. اما تماس دائمی روحانیت با مردم، نفوذ و اقتدار مهمی را به آنان بخشیده بود.

اعطای امتیازات به دولتهای خارجی توسط دولت، باعث ایجاد شکاف عمیقی گردید و روحانیت در برابر آن به واکنش قهرمانانه و فعالی پرداخت. در این میان، شخصیت‌های وارسته‌ای همچون سید جمال‌الدین اسدآبادی، اندیشه‌های نوینی را ابراز داشتند. تنبیه‌الامه مرحوم نائینی و ده‌ها نوشته و مقاله که سید جمال‌الدین اسدآبادی نگاشته بود، نقش بی‌بدیلی را در تحولات اجتماعی و انگیزه بخشی به نخبگان می‌داد.

احمد کسروی، درباره نقش علما در نهضت مشروطیت می‌نگارد:

«آن‌چه مشروطیت را نگه داشت، پافشاریهای مردانه دوسید و آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی بود. اینان با فشارهایی که دیدند و زیانهایی که کشیدند، از پشتیبانی به مجلس و مشروطه باز نایستادند و آن را نگه داشتند.»^۶

و نیز از نظر تئوریک و مبنایی، استوارترین متن سیاسی در حمایت از مشروطه‌خواهی را میرزای نائینی نگاشت. یعنی کتاب تنبیه‌الامه و تنزیه المله وی، به حرکت مشروطه‌خواهی، مشروعیت دینی داد، زیرا ایشان مبنای مشروطه، مثل آزادی، مساوات، تفکیک قوا، مشورت و پارلمان را به بحث گذاشت و مشروعیت این دو را اثبات نمود.

آخوند خراسانی و نهضت مشروطه

آخوند ملامحمد کاظم خراسانی که می‌دید در دوره قاجاریان، احکام اسلامی به بوته فراموشی سپرده شده و استبداد بر تمام ارکان جامعه سیطره یافته است و از طرف دیگر، دشمنان سوگند خورده اسلام (روس و انگلیس) و مزدوران داخلی آنها (لیبرالهای وابسته) با تحمیل معاهدات و قراردادهای خفت‌بار، سعی در استثمار ایران و سلطه بر آن را دارند، با درک وظیفه الهی و رسالت خویش، طرح مشروطه‌خواهی و مقید بودن رژیم را به قانون مطرح ساخت که البته روشن است منظور آخوند، هرگز قوانین برگرفته از کشورهای اروپایی و بیگانه نبوده است، زیرا او فردی الهی و عالمی اندیشمند بود که سالیان دراز عمر پربرکت خویش را صرف اعتلای فرهنگ اسلامی کرده بود و توانسته بود فرهیختگانی همچون آقای بروجردی، آقا ضیاء عراقی و نائینی را تربیت کند، بلکه منظور او قانونی بود که علمای اسلامی هم در آن نظر داشته باشند و به حق این گامی بزرگ بود که توسط این عالم فرهیخته و وارسته برداشته شد. از نوشته‌های او، پی به بعد سیاسی این عالم وارسته الهی می‌بریم.

علمای مشروطه‌خواه، یعنی سه مرجع بزرگ تقلید: حاجی میرزا حسین تهرانی و آخوند ملامحمد کاظم خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی و هم‌فکران ایشان، مانند میرزای نائینی، هدف‌شان جلوگیری از استبداد و حفظ آداب و احکام شریعت اسلامی بود، تا مردم مسلمان اسیر دست قدرتهای شیطانی و اهریمنی قرار نگیرند. چون همان‌گونه که روشن است، در دوره قاجار، عدالت، آزادی، احکام شریعت و زندگی مردم، همه دستخوش امیال شیطانی رژیم

و در دست قدرت‌مندان بود. لذا این عالمان فرهیخته، احساس مسؤولیت کردند و همگامی با مشروطیت را با جهاد در راه خدا، یکسان دانستند.

حرکت علمای نجف، بخصوص آخوند خراسانی و حمایت فراوان ایشان از خیزش مردمی در ایران، سبب شد که مظفرالدین شاه، به طور رسمی، فرمان مشروطیت را امضا کند و پس از عزل عین‌الدوله، شخصاً فرمان تأسیس دارالشوری را صادر نماید.

نقش روشن‌گرانه آخوند خراسانی پس از مشروطیت

آخوند خراسانی، با روشنگریهای خود، از فرو افتادن مردم در گردابهایی که دشمنان آن به آن بر سر راه نهضت پدید می‌آوردند جلوگیری می‌کرد. اندرزنامه‌ها، نامه‌ها، توصیه‌ها و اعلامیه‌های فراوان این رهبر بزرگ دینی - سیاسی و آگاه به زمان، راه را از بی‌راه نشان می‌داد و در طول حرکت، جایگاه والای او را می‌نمایاند.

به دلیل حضور آخوند خراسانی در نجف، حوزه نجف، کانون فعال مبارزه سیاسی گردیده بود و علمای بزرگ نجف، به پیروی از وی، در حمایت از مشروطیت، تلاش و مساعدتی بلیغ ورزیدند.

پس از پیروزی مشروطه، هنگامی که دارالشوری تأسیس گردید، آخوند خراسانی، با ارسال نامه‌ها و تلگرافهای زیادی، مردم را نسبت به حرکت‌های مشکوک آگاه ساخت. ایشان در نامه‌ای به مردم که در حکم بیان وظیفه شرعی آنان بوده است، بیان می‌دارد: همان‌گونه که در به دست آوردن پیروزی، مبنی بر گرفتن فرمان مشروطیت تلاش کردید، در تنظیم قوانین مقید باشید که قانون اسارت‌باری برای شما وضع نگردد و علما را برای وضع قوانین انتخاب نمایید. به همین جهت، وقتی خبر افتتاح مجلس اول را می‌شنود، نامه‌ای به مجلس می‌نویسد و نمایندگان را برای به اجرا درآوردن قوانین اسلامی تشویق می‌کند و به آنان رهنمود می‌دهد:

«والله دول و ملل عالم در این موقع، نگران حال مایند تا از این اتفاق ملی و مجلس شوری که آخرین علاج امراض مزمنه مهلکه است، چه نتیجه بگیریم... ان شاءالله تعالی، هیچ دقیقه‌ای را فروگذار نفرموده، قوانین محکمه دین مبین را که ناموس اکبر و از اسباب اعظم ترقی و نفوذ است و فقط رسمی از آن باقی است، صحیحاً به موقع اجرا درآورد. »۷

به سبب زمینه مساعدی که بر اثر انقلاب مشروطیت مهیا شده بود، حدود سی نفر از علما در مجلس حضور داشتند. آخوند خراسانی در جواب نامه‌ای که شماری از طلاب تهرانی برای ایشان فرستاده بودند و درخواست کرده بودند که ماده‌ای در قانون اساسی، مبنی بر حضور علما در مجلس به تصویب برسد، آخوند خراسانی می‌نگارد:

«مردم می‌توانند علمای بزرگ را وکالت داده و به مجلس بفرستند، باید اطلاع مردم بالا باشد، تا علما را به مجلس بفرستند. ۸»

در تلگرافی به مردم مشهد چنین توصیه می‌کند:

«خدمت عموم آقایان و علما و اعلام و رؤسای عشایر و کلیه غیرتمندان اسلام، ایدهم الله تعالی بنصره، برای برانداختن سلطنت قدیمی ایران و (برپا ساختن نظام جدیدی که) محو آثار اسلام (کند)، محمدعلی میرزا به ایران فرستاده شده است. ۹»

با این تلگراف به مردم مشهد هشدار می‌دهد که هوشیار باشند و فریب توطئه‌ها را نخورند.

آخوند خراسانی و اخراج تقی‌زاده از مجلس

آخوند، هوشیارانه مسائل کشور و بویژه آن چه در مجلس می‌گذشت، زیر نظر داشت. وقتی که بر او محرز شد تقی زاده، راه افساد را در پیش گرفته و قصد خدمت به مردم را ندارد و بر آن است که زمینه‌های محو احکام اسلامی را مهیا سازد، حکم به اخراج او از مجلس داد. این، موفقیت بزرگی برای جبهه حق و مسلمانان انقلابی، به رهبری آخوند خراسانی محسوب می‌گردید.

حکم آخوند خراسانی بدین شرح است:

«چون ضدیت مسلم سیاسی سیدحسن تقی‌زاده که تاکنون جداً آن را تعقیب نموده است، با اسلامیت مملکت و قوانین شریعت مقدسه، بر خود و اعیان ثابت شده است. و از مکنونات فاسده‌اش علناً پرده برداشته است لذا از عضویت مجلس مقدس ملی و قابلیت امانت نوعیه لازمه آن مقام منیع بالکلیه خارج و قانوناً و شرعاً منعزل است. ۱۰»

ایستادگی آخوند در برابر اشغال ایران

چند سال پس از پیروزی مشروطه، در جنگ بین‌الملل اول، ایران به دو بخش، تقسیم شد. بخشی تحت نفوذ استعمارگران روس و بخشی زیر سلطه انگلیس درآمد. آخوند خراسانی، از یک سو به دولتهای روس و انگلیس تلگراف فرستاد و به تهاجم آنها اعتراض شدید کرد و از سوی دیگر، برای بیرون کردن متجاوزان از ایران، حکم جهاد صادر کرد:

«بسم الله الرحمن الرحيم، بر کافه مسلمین واضح است که نفاق و اختلافات داخلیه ایران، عبده ی صلیب را کامیاب نموده و برای محو توحید و نبوت حضرت ختمی مرتبت، که اهمّ مکنونات دیرینه آنها است، کاملاً موقع یافته، از یک طرف ایتالیا به طرابلس غرب و از طرف دیگر روس و انگلیس به شمال و جنوب قشون وارد نموده‌اند. اندک تسامح، موجب ذهاب اسلام است. اعاذالله المسلمین من ذالک. علی هذا بر قاطبه مسلمین و صاحبان فطرت اسلامیت و عرق دیانت، خصوصاً عشایر ایلات با جمعیت، واجب عینی است که در مقام دفاع از بیضه اسلام و رفع حملات ظالمانه صلیبیان که بالضروره الدینیّه، از اهمّ فرایض دینیّه است؛ اتفاق و اتحاد حقیقی نموده، از تمام اغراض شخصی که منشأ همه این خرابیهاست، اغماض نمایند و دعوت اسلام را اجابت، و استغاثه شریعت محمد(ص) را لبیک گویند ان شاءالله تعالی و ثبت الله الجميع بالقول الثابت و جعلکم من انصار دینه و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته. الاحقر محمد کاظم خراسانی. «۱۱»

از آن جا که آخوند خراسانی، این اشغال‌گری را پیامد تلخ نفاقها و اختلافات داخلی در ایران می‌دید، خود تصمیم گرفت که برای مبارزه با روس و انگلیس به ایران بیاید و جریان مبارزه را با حضور خود ادامه دهد. او از این واقعه چنان خشمگین شده بود که گویا به زودی اسلام از بین خواهد رفت که البته چنین هم بود، لذا به یاران خود در جلسه‌ای چنین گفت:

«بهتر است شب چهارشنبه در مسجد سهله باشیم و از حضرت ولی عصر، عج الله تعالی فرجه الشریف، کمک بگیریم... . حسب القرار یوم سه‌شنبه دیگر، با آقایان کربلا، دسته جمع و بالاتفاق از کربلا حرکت و به کاظمین مشرف و از سر من رأی (سامرا) هم، آقای شیرازی، به موجب وعده و خواهش خود در کاظمین آمده، پس از اجتماع در آن جا، به آن چه تکلیف اقتضا کند، عمل و رفتار خواهد شد، فعلاً تکلیف همین است که عرض شد و خوب است به عموم خبر داده شود. «۱۲»

با این تصمیم قطعی بود که روس و انگلیس و دولت مزدور و وابسته قاجار، برای او مشکل ایجاد کرده و درصدد از میان برداشتن وی برآمدند.

«در ۱۲ دسامبر، مجتهد پیشگام نجف، ملامحمد کاظم خراسانی، درگذشت، هنگامی که آهنگ حرکت به تهران را داشت، تا به نحوی که شایع بود اعلام جهاد مذهبی علیه روسیان را بدهد، ناگهان در شرایطی بسیار مشکوک درگذشت. عموماً بر این عقیده بودند که عمال روسی او را مسموم کرده‌اند. «۱۳»

جدایی مشروطه از دیانت

کارهای مزورانه روشنفکران دل باخته و وابسته غرب و شرق که آخوند خراسانی آن را نفاق می‌نامد و سبب اختلافهای داخلی و نقش آفرینی لاقیده‌ها، لامذهبه‌ها و بی‌اعتقادان به دین و مذهب در عرصه‌های گوناگون جامعه، مجلس و در ساحت مطبوعات، کار را به جایی کشید که بخشی از آن در این فراز از روزنامه شیخ فضل الله نوری، بازتاب یافته است:

«و بعد همین که مذاکرات مجلس شروع شد و عناوین دایر بر اصل مشروطیت و حدود آن در میان آمد، از اثناء نطق‌ها و لوايح و جرايد، اموری به ظهور رسید که هیچ کس منتظر نبود و زایدالوصف، مایه وحشت و حیرت رؤسای روحانی و ائمه جماعت و قاطبه مقدسین و متدینین شد، از آن جمله در منشور سلطانی که نوشته بود: مجلس شورای ملی اسلامی دادیم. لفظ اسلامی گم شد و رفت... و دیگر، در مواقع اصدار دستخط مشروطیت...، در حضور هزار نفس بلکه بیش‌تر، صریحاً گفتند که ما مشروعه نمی‌خواهیم. و دیگر به رأی‌العین همه دیدیم و می‌بینیم که از بدو افتتاح این مجلس، جماعت لاقید لابلای لامذهب، از کسانی که سابقاً معروف به بابی بودن بوده‌اند، و کسانی که منکر شریعت و معتقد به طبیعت هستند، همه در حرکت آمده و به چرخ افتاده‌اند، سنگ‌ها است که به سینه می‌زنند و جنگ‌ها است که با خلق خدا می‌کنند و دیگر روزنامه‌ها و شب‌نامه‌ها پیدا است که اکثر مشتمل بر سب علما و طعن احکام اسلام و این که باید در این شریعت تصرفات کرد و حروفی از آن را تغییر داد و تبدیل به احسن و انسب نمود... و این که امروز در انگلستان، فیلسوف‌ها هستند خیلی از انبیاء و مرسلین آگاه‌تر و دانای‌تر و بزرگ‌تر و نستجیربالله، حضرت حجه بن الحسن العسکری (عج) را امام موهوم خواندن و اوراق قرآن مجید را در مقواهای اوراق قمار به کار بردن و صفحات مشتمل بر اسم جلاله و آیات سماویه را در صحن مجلس شوری دریدن و پاشیدن و...» ۱۴

این گونه زمینه‌های جدایی مشروطه از دین فراهم آمد و روز به روز بر دامنه آن افزوده شد و لیبرالها، بابیه‌ها و لائیکها و بی‌قیدها میان دار شدند و نفوذ روحانیت در اداره جامعه کم و کم‌تر شد.

با مطالعه این سیر است که به روشنی، دانسته می‌شود چرا شهید بزرگوار، شیخ فضل الله نوری، که در آغاز به هواداری از مشروطه برخاسته بود، پرچم مشروطه مشروعه را علم می‌نماید و سرانجام سرنوشتی پیدا می‌کند که پس از اندکی، آخوند خراسانی پیدا و پنهان با آن روبه‌رو شد:

«در واقع، شیخ با استناد به افکار و رفتار روشنفکران مشروطه‌خواه، مشروطه را مقدمه بی‌دینی تلقی می‌کرد و تندرؤی‌هایی که در این زمان روی می‌داد، او را بر این عقیده استوار کرد. در واقع، آنچه شیخ فضل‌الله نوری را از مشروطه و مشروطه‌خواهان دور می‌کرد، نگرانی او از حاکمیت بی‌دینی و بی‌دینان بود که شیخ، طلّیه آن را در گفته‌ها و نوشته‌های برخی از مشروطه‌خواهان و اعمال آنان مشاهده می‌کرد. به همین دلیل مصرانه در مخالفت با مشروطه کوشش کرد. بعد از فتح تهران، مشروطه‌خواهان، شیخ را که از پناهنده شدن به سفارت‌خانه‌های خارجی خودداری کرده بود، دستگیر کردند و سپس به اتهام حمایت از استبداد، به دار آویختند.» ۱۵

اینها همه نشان می‌داد که سران لیبرال مشروطه، عناصری معاند و مخالف اجرای شریعت در مشروطه بودند. شیخ، به لحاظ جایگاه و موقعیتی که داشت، انحراف روشنی را در مشروطه می‌دید. او، شمّ قوی ضد انگلیسی داشت و لذا دستهای مرموز انگلیسیها و روشنفکران وابسته به آنان را رو کرد. مدعیان لیبرال مشروطه‌خواهی را، عناصری وابسته و غیر وطنی معرفی نمود. او فریاد زد:

«اسلام، دنیا را به عدل و شورا گرفت. آیا چه افتاده است که امروز باید دستور عدل از پاریس برسد و نسخه شورای ما از انگلیس بیاید؟» ۱۶

نتیجه قهری و طبیعی اعدام شیخ شهید، تضعیف شدید همان روحانیتی بود که پیشگام انقلاب بودند، روحانیتی که به نیکی خطر را فهم نکرد و به عمق فاجعه پی نبرد و در حمایت از مشروعه‌خواهی شیخ شهید کوتاهی بسیار کرد. ۱۷.

علمای نجف، که از عمق جریانهای سیاسی بی‌خبر بودند، در برابر این جریان، حالت انفعال عجیبی یافتند و دچار حیرت شدند.

«آخوند خراسانی پس از خبر به دار آویخته شدن شیخ که مورد انتظار نبود، مجلس بزرگداشتی در منزل خود ترتیب داد و از چنین رویدادی اظهار تأثر و تأسف نمود و متعاقب آن، تشنج اجتماعی فراوانی رخ داد. به عنوان نمونه سید محمد کاظم یزدی که در نجف از موضع‌گیریهای شیخ فضل‌الله حمایت می‌کرد، پس از این واقعه، به حدی از مشروطه‌خواهان متنفر گردید که بیش‌تر اوقات از ملاقات با ایرانیان خودداری می‌کرد. و تا آخر عمر هم با مشروطه موافقت نکرد!» ۱۸

در هر حال، پس از این ماجرا، روحانیت، به شدت ضربه دید. مخالفان زمینه‌را فراهم دیدند و روحانیت را نقطه مرکزی حمله قرار دادند و متأسفانه مورد قبول توده عوام جامعه قرار گرفت.

رویکردی به نقد

مطالب پیش نگاشته، در واقع زمینه‌ای بود جهت درک اهمیت این مقوله که اگر روحانیت به عنوان پیشگام در نهضت نبود، امکان آن پیروزیها هرگز وجود نداشت. اما این نکته را هم غمگانه باید تکرار نمود و باز گفت که اگر روحانیت، هشیارتر، منسجم‌تر و با استراتژی واحدی، نهضت مشروطه را رهبری می‌کرد، هرگز امکان نداشت که شخصیت‌های والا و بلندمرتبه‌ای چونان شیخ فضل‌الله و آخوند خراسانی و... با سرانجامی چنان جانکاه روبه‌رو شوند

و قربانی امیال عده‌ای لیبرال و وابسته گردند. بدین روی، کارکرد روحانیت را پس از مشروطه، مورد نقد و ارزیابی قرار می‌دهیم و در واقع، چند نقد عمده و مهم بر عملکرد روحانیت به معرض بازگویی و تحلیل می‌نهمیم.

۱. ناهماهنگی در مطالبه مشروعه‌خواهی

چنان که در مطالب پیش نگاشته دانستیم، مشروعه‌خواهی مورد وفاق همگان نبود و در این مقوله، اختلافی بس نمایان و آشکار، موجود بود که این اختلاف، خود سبب شکستن و شکسته شدن آن اقتدار اجتماعی شد و سر انجام ضربه سنگین و شکننده‌ای بر پیکر مشروطیت وارد کرد. عرصه‌های اختلاف و عدم انسجام و وفاق روحانیت در این دوره را می‌توان در موارد زیر مورد اشاره قرار داد.

۱-۱. اختلاف در تنظیم و تدوین قوانین

اختلاف علما و روحانیون، ناشی از تفاوت‌های دیدگاهی و مبنایی و فکری آنان بود. علما به دو گروه تقسیم شده بودند، چنانکه در خلال نوشتار به آن اشاره داشتیم. گروه اول: مشروطه‌خواهان بودند که طیف بزرگی را تشکیل می‌دادند و در رأس ایشان آخوند خراسانی بود. گروه دوم: اقلیتی بودند که در رأس آنها شیخ شهید قرار داشت. اینان مشروطه‌ای را می‌خواستند که قوانین آن بر مبنای شریعت باشد «مشروطه مشروعه».

گروه نخست، راه حفظ اسلام را در گرو مسلح شدن به عقاید و افکار جدید و پاسخ متقن به شبهات درباره شرع و اجرای احکام سیاسی و اجتماعی آن می‌دیدند و بر آن بودند که شرع، باید پاسخ لازم را برای معاندین آماده داشته باشند.

«روحانیون مشروطه‌خواه که هر لحظه نگران بازگشت استبداد محمدعلی شاهی و رجال خودخواه استبداد که اگر عالم را بچاپند سیر نمی‌شوند، بودند. از هیچ‌گونه حمایت معنوی از مشروطیت کوتاهی نکردند اصول و فروع آن را از قواعد شریعت استخراج، و «نمایان‌گر امر به معروف و نهی از منکر» ۱۹ دانستند، که می‌تواند قلبهای مؤمنین را به خود جلب نموده و حافظ اساس مذهب باشد. «۲۰»

روحانیون مشروطه‌خواه، حمایت از مشروطه را اظهر ضروریات دین مبین اسلام می‌دانستند.

اما مشروعه‌خواهان، نظیر شیخ فضل‌الله نوری تنها راه اجرای اسلام را مشروطه‌ای می‌دانستند که از متن آیات و روایات و شریعت برآید و با معیارهای اصیل شریعت انطباق ساختاری داشته باشد، آن هم باید توسط مجتهدان انجام پذیرد:

«مشروع خواهان می خواستند آرزوهای شان را در پارلمانی واقعیت بخشند که با وجود حساسیت بر اسلامی بودن، از نظر تاریخی نه در اسلام و نه در ایران، هیچ پیشینه ای نداشت. گویا آنها می خواستند در یک جامعه استبدادزده تعریف دیگری از مشروطه ارائه دهند؛ زیرا معتقد بودند مشروطه ای که در فرنگستان ساری و جاری است با مشخصات قانونی که دارد، شایسته اجرا در ایران نیست و مفاهیمی مانند قانون، آزادی عقاید و... آثار پارلمنت پاریس و انگلیس است. وقتی که ما در مذهب خودمان هم عدل داریم و هم شورا، چه نیازی به فرانسه و انگلیس است.» ۲۱ و لذا شیخ فضل الله فریاد می زد. «ای برادر نظامنامه، نظامنامه، نظامنامه، لکن اسلامی، اسلامی، اسلامی.» ۲۲»

۱-۲. اختلاف در شاکله نظام سیاسی

علما و روحانیون در شاکله نظام سیاسی، دیدگاه های متفاوتی داشتند. گروهی نظام سیاسی عصر غیبت را به گونه ای تحلیل می کردند که رهبری آن به دست علما و مجتهدان باشد، زیرا نظام سیاسی در عصر غیبت را مقدمه ورود به دوران حضور می دانستند و معتقد بودند که باید نظام سیاسی اسلامی تشکیل داد و این نظام سیاسی را مقدمه ظهور، بقیه الله اعظم دانست. اما مشروطه خواهان، چنین امری را در دوره غیبت ناممکن دانسته و شاکله موجود را با قید مطابقت با قوانین اسلامی، کافی و قابل اجرا می دانستند.

۲. میدان دادن به عناصر لیبرال

پس از صدور فرمان مشروطیت، عضدالملک رئیس ایل قاجار، برای بازگرداندن علما که از تهران به قم مهاجرت کرده بودند، به قم رفته و آنان را به تهران آورد. مجلس افتتاح شد و به تدوین قانون اساسی پرداخت. به خاطر سستی بیش از حد روحانیت، قانون اساسی مورد نظر و دلخواه لیبرالها وضع گردید و اگر پافشاری شیخ فضل الله نوری نبود، در متمم قانون اساسی، ماده ای با عنوان نظارت پنج تن از علمای هر عصر، بر مصوبات مجلس، اضافه نمی شد. بدین صورت قانون اساسی که اصل آن از بلژیک اقتباس شده بود، به تصویب رسید.

به دلیل فاصله گرفتن جدی مشروطیت از دیانت و آشکار شدن گرایشهای شدید غربی و دغل کاریهای لیبرالهای درون مشروطه، و حاکمیت یافتن آنان بر امور کشور و بویژه تصویب قوانین، رفته رفته رهبران روحانی از صحنه سیاست عقب نشستند. شگفت این که چرا روحانیت بعد از آن همه مبارزه با استعمار و استبداد، پس از پیروزی، عقب نشست.

عقب نشینی روحانیان از صحنه، به اندازه ای پررنگ شد که حتی شخصیتی بزرگ همچون میرزای نائینی، تصمیم گرفت که کتاب «تنبيه الامه و تنزيه المله» خویش را جمع آوری نماید.

همین مسائل سبب شد که شخصیت‌های روحانی و رهبران بزرگ مشروطه، مانند نوری توسط عده‌ای ارمنی و مزدور و وابسته به دار آویخته شوند و یا محبوس و ترور گردند مانند بهبهانی و طباطبایی و یا شخصیتی همچون آخوند خراسانی در مرگی نامعلوم، شبانه ترور و یا به سم کشته شود و بالاخره مرگی مبهم بیابد.

۳. نبودن طرح فراگیر

مشکل دیگر روحانیت، آن بود که نتوانست طرحی فراگیر برای اداره آینده نظام اجتماعی ارائه دهد. البته نظریه‌هایی ابراز شده بود، ولی دیدگاه‌های شخصی بود، نه طرحی همه جانبه و مورد اجماع که بتواند نقشه جامع آینده و استراتژی حرکت اجتماعی را مشخص نماید. کلیاتی درباره حکومت، عدالت، مساوات و آزادی گفته شد، اما در درون یک سیستم و طرح مشخص قرار نداشت.

«رهبران مذهبی در ابتدا، هیچ ایدئولوژی ارائه نمی‌کردند، زیرا هدف آنها اجرای عدالت و براندازی استبداد با فشار بر حکومت بوده است، اما آهسته آهسته «مشروطیت» ایدئولوژی قابل قبول عالمان دین شد و تلاش کردند تا مشروطیت را تحت توجیهات شرعی اسلامیزه کنند، نماینده افکار علما و مراجع طرفدار مشروطیت، آیت الله نائینی است که اندیشه‌های جناح مشروطه‌خواه را تئوریزه و مدون کرده است. «۲۳»

میرزای نائینی حکومت اصلی و دلخواه را همان حکومت اسلامی می‌داند که رهبران دینی و علما و مراجع در رأس آن باشند و به واقع، معتقد به ولایت فقیه است، ولی می‌گوید در این شرایط ناممکن است:

«در این عصر غیبت که دست امت از دامان عصمت کوتاه و مقام نیابت و ولایت نواب عام در اقامه وظایف مذکوره هم منصوب و هم انتزاعش غیر مقدور است. «۲۴»

رهبران روحانی مشروطه، دچار دو غفلت مهم شدند: یکی این که در تبیین شفاف اهداف انقلاب و تفسیر ایدئولوژی آن، اقدام شایسته‌ای انجام ندادند، دوم آن که در برابر اندیشه‌های بنیان برانداز لائیسزم و لیبرالیسم، کم‌ترین مقاومت استراتژیکی را از خود نشان ندادند. یعنی در برابر این گونه افکار به جز اطلاعیه‌هایی که البته لازم بود، افکار روشنگرانه و اصول راهبردی در حوزه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی ارائه نشد.

این مسائل، سبب بزرگ‌ترین بحران و عمیق‌ترین شکاف و واگرایی در میان روحانیت گردید و به تبع آن، عوام دچار سردرگمی عقیدتی، مرامی و سیاسی گردیدند و در نتیجه هم‌گراییهای اجتماعی به واگراییهای اجتماعی مبدل گردید.

۴. نبود رهبری متمرکز

در جریان نهضت مشروطه، اگر چه آخوند خراسانی در راس عالمان مشروطه خواه نجف بود، ولی انقلاب از تعدد رهبری و متمرکز نبودن آن، به شدت رنج می برد:

«هر بخشی و فردی از رهبران، بر تشخیص خود اصرار داشته و هیچ کدام قادر به اقناع دیگری نشدند، سیر حوادث نشان داد که بهره برداری نهایی از این وضع، استعمار غرب و جریان سکولار غرب گرای داخل کشور بود، بدین معنی که اینان پس از حذف هر دو گروه از رهبران انقلاب که با اعدام نوری و ترور مرحوم بهبهانی و انزوای مرحومان طباطبایی و علمای نجف انجام گرفت، در نتیجه مردم را از انقلاب گرفتند و شاید ناخواسته، اما عملاً آن را از میان بردند.» ۲۵

بدین صورت، می توان اشاره نمود که نهضت مشروطیت، دچار بحران شدید رهبری گردیده بود و همین موضوع اساس بحرانهای سیاسی - اجتماعی را فراهم آورد و رهبران روحانی گرفتار فتنه های پیچیده ای گردیدند.

۵. پیوند ناکارآمد با توده مردم

اختلاف دیدگاه ها و قطب های متعدد رهبری در نهضت مشروطیت، سبب شد که ارتباط علما با مردم، به صورتی ناکارآمد و نامطلوب درآید و سبب شدت یافتن مشکلات گردد. برای نمونه، افرادی به ظاهر ملبس به لباس روحانیت در منابر به علماء و روحانیت اهانت می نمودند و مردم هم در پای منبر، به حرف های آنان، که در قالب تمسخر و استهزا بود می خندیدند و آنان را به جهت والایی نطق و سلامت بیان شان می ستودند که چه زیبا سخن می گویند:

«سزاوار است که پیشوایان و مجتهدین دین شریف اسلامی، پای منابر حاضر باشند و یک نفر واعظ متهم فاسدالعقیده بالای منبر، هزاران ناسزا نسبت به علما بگوید؟ و شما مردم در پای منبر گوش کنید و خنده نمایید و از نطّاقی و لفاظی او تعریف و تمجید نمایید؟» ۲۶

نمونه دیگری که این پیوند ناکارآمد در روزگار مشروطه را نشان می دهد، آن که شیخ فضل الله نوری متهم به کفر و زندقه شد، ولی از سوی علما و مردم، هیچ دفاع و حمایتی انجام نگرفت و یا امکان نداشت که به حمایت برخیزند! او بر سر عقیده و آرمان و ایمانش ایستاد و با دستهای مرموز و خبیث دشمن به شهادت رسید و مردم و متأسفانه علما، تماشا کردند و یا کار به جایی رسیده بود که نتوانستند غیر از تماشاگری کاری انجام بدهند.

اکنون، می توان به خوبی پیوند امام خمینی و علما را در عصر شکوه مند انقلاب اسلامی مقایسه کرد که چگونه به دفاع از آرمانهای امام خمینی پرداختند و چگونه، تن به حادثه ها و بلاهای مهم دادند و درخت تناور انقلاب اسلامی را با خون صدها هزار شهید بالنده کردند و به ثمر نشاندند.

و نیز وقتی که خبر رحلت امام به مردم رسید، گویی زلزله‌ای عظیم رخ داده است، بغض‌ها ترکید و سرتاسر ایران و همه کانونهایی که در جهان با نام و پیام امام خمینی آشنا بودند، یک‌پارچه گریستند و بر سر و سینه زدند.

۶. غفلت از رخنه فرصت طلبان

روحانیت، سنگینی نخستین نهضت و سختیهای مبارزه را به دوش کشید، اما به تدریج جای پای خود را خالی کرد و صحنه را وا نهاد و در نتیجه راه برای نفوذ دیگران و صدارت نشینی آنان باز شد. رخنه فرصت‌طلبان در درون مشروطه، نشانه روشنی بود که از ناحیه غفلت روحانیت، بر جامعه آن روز عارض شد. این واقعیت را شهید مطهری به زیبایی بیان کرده است:

«رنخه و نفوذ افراد فرصت‌طلب در درون یک نهضت، از آفتهای بزرگ هر نهضت است وظیفه بزرگ رهبران اصلی این است که راه نفوذ و رخنه این گونه افراد فاسد را سد نمایند. هر نهضت، مادامی که مراحل دشوار اولیه را طی می‌کند، سنگینی‌اش بر دوش افراد مؤمن مخلص فداکار است، اما همین که به بار نشست و یا لاقط نشانه‌های بار دادن آشکار شد و شکوفه‌های درخت هویدا شد، سر و کله افراد فرصت‌طلب پیدا می‌شود. روز به روز که از دشواری‌ها کاسته می‌شود و موعد چیدن ثمر نزدیک‌تر می‌گردد، فرصت‌طلبان محکم‌تر و پرشورتر پای علم نهضت سینه می‌زنند، تا آن جا که تدریجاً، انقلابیون مؤمن و فداکار اولیه را از میدان به در می‌کنند. این جریان، تا آن جا کلیت یافته که می‌گویند: «انقلاب فرزند خور است» گویی خاصیت انقلاب این است که همین که به نتیجه رسید، فرزندان خود را یک یک نابود سازد، ولی انقلاب فرزند خور نیست، غفلت از نفوذ و رخنه فرصت‌طلبان است که فاجعه به بار می‌آورد. جای دور نمی‌رویم، انقلاب مشروطیت ایران را چه کسانی به ثمر رساندند و پس از به ثمر رسیدن، چه چهره‌هایی پستها و مقامات را اشغال کردند و نتیجه نهایی چه شد؟ سردار ملی‌ها و سالار ملی‌ها و سایر قهرمانان آزادی‌خواه، همه، به گوشه‌ای پرتاب شدند و به فراموشی سپرده شدند و عاقبت با گرسنگی و در گمنامی مردند. اما فلان‌الدوله‌ها که تا دیروز زیر پرچم استبداد با انقلاب می‌جنگیدند و طناب به گردن مشروطه‌چیان (شیخ شهید) می‌انداختند، به مقام صدارت عظمی رسیدند و نتیجه نهایی استبدادی شد به صورت مشروطیت. «۲۷»

نتیجه

با آن که نهضت مشروطیت به پیشوایی و پیشگامی عالمانی برجسته چونان آخوند خراسانی، شیخ فضل الله نوری و... آغاز گردید و توده‌های مردم، با رهبری علما وارد صحنه شدند و نهضتی فراگیر را پدید آوردند، اما به تدریج بر

اثر عواملی مانند ناهماهنگی روحانیت، میدان دادن به عناصر لیبرال، غفلت علما و رخنه فرصت طلبان و... سر انجام روحانیت دچار شکستی گردید که تا امروز تلخی آن احساس می شود.